

تفسیر سوره بقره جلسه ۱۹

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰)

در سوره بقره رسیدیم به آیه ۴۰ که مقدمه آیات مربوط به بنی اسرائیل است؛ «یاد بیاورید نعمت من را؛

نعمت‌هایی را که بر شما انعام کردم. به عهد من وفا کنید تا من به عهد شما وفا کنم و تنها از من بترسید»

این جا ماجرای مهم تحدیث، بیان و یادآوری نعمت را می‌گوید و این که آن چه هم یادآوری می‌شود، باید

معلوم بشود که نعمت خداست، نه دارایی من!

وعده دادم که نکته‌ای در این آیه ببینیم و آن این که نعمت‌هایی که خدا یادآوری می‌کند و این که می‌گوید:

به یاد این نعمت‌ها باشید و پیامبران خدا مثل پیامبر خودمان وقتی یادآور نعمت‌ها می‌شوند، یادآور مطلق

نعمت‌ها نمی‌شوند؛ مثل نعمت سلامتی، پدر و مادر، غذا که این نعمت‌ها هم نعمت است، ولی در مقابل آن

نعمت‌ها چندان به چشم خدا نمی‌آید!

نعمت حقیقی نعمت ولایت است

گاهی مثل سوره الرحمن حتی «مُدَّهَامَّتَانِ»؛ دو برگ سبز هم نعمت محسوب می‌شود و این‌ها قابل یادآوری

است، ولی آن جایی که پیامبران تذکر می‌دهند «اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ»؛ نعمت‌ها را یادآور بشوید، درست است که

مطلق نعمت را می‌گوید، ولی نعمت‌های خاص را یادآور می‌شوند که این نعمت عمدتاً اجتماعی و حکومتی، یا

نعمت هدایت است.

ذیل آیه ۵۸ سوره مبارکه یونس «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ» روایت از پیامبر داریم: «من هداه الله بالاسلام و

علمه القران ثم شكى الفاقه»؛ کسی را که خدا هدایت کرده باشد به اسلام و به او تعلیم قرآن داده باشد، بعد این

آدم از تنگدستی به خدا شکایت کند، یا به بندگان شکایت کند و بحشش این است که ما کسی را نداریم و آدم

بی‌بضاعتی هستیم، او دارد تنگدستی خودش را اعلام می‌کند «كتب الله الفاقه بين عَيْنِيهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ خدا

مهر تنگدستی را تا روز قیامت بر پیشانی او می‌زند؛ یعنی دیگر تو که یک نعمتی به نام قرآن داری، چرا فقیری؟!
مثلا یک ماشین آن‌چنانی می‌بیند، بعد می‌گوید: ما چه داریم!؟

نعمت هدایت نعمت است و نعمت دست و پا هم نعمت است و نعمت سلامتی هم نعمت است، ولی اصلا این نعمت‌ها با هم قابل مقایسه نیست! برای همین علامه ذیل «النعیم» می‌گویند: اگر در قرآن مطلق نعمت آمد، منظور نعمت ولایت است؛ مثل آیه «لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (تکواثر: ۸) که شما فردا روزی از نعمت‌ها مورد بازخواست قرار می‌گیرید و این‌ها نعمت دست و پا نیست.

ذیل این آیه عرض کردیم که شخصی پیش امام صادق یک غذای خوب خورده بود و بعد گریه کرد، حضرت پرسیدند چرا گریه می‌کنی؟ گفت به خاطر «لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»؛ که فردا روزی می‌خواهد از این نعمت‌ها سؤال شود و روز قیامت از این نعمت غذا می‌خواهند سؤال کنند و من نمی‌دانم آیا جواب این نعمت را می‌توانم بدهم یا نه؟! «فَصَحِحَّتْ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ»؛ حضرت یک جوری خندیدند که دندان‌های عقبشان پیدا شد. طرف پرسید که شما چرا می‌خندی؟ حضرت گفتند: این نعمتی که از آن سؤال می‌کنند ولایت است، از این نعمت‌ها که سؤال نمی‌کنند!

با این که کلمه «النعیم» کلمه‌ای است که به جهت ظاهر همه نعمت‌ها را دربر می‌گیرد، ولی براساس استعمالاتی که در قرآن شده، نعمت در قرآن بدون مضاف‌الیه، نعمت هدایت و ولایت است و از این جور نعمت‌هاست و گرنه هر نعمتی را قرآن به عنوان نعمت ذکر نمی‌کند، با این که نعمت است.

یادآوری نعمت باید موجب تزکیه نفس شود

می‌بینید که این ذکر نعمت چقدر نقش تربیتی دارد! «فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ نعمت‌های خدا را یاد کنید تا به آن فلاح برسید؛ یعنی خود ذکر آلای الله باعث فلاح و پیروزی و رستگاری می‌شود. چرا؟ چون موجب تزکیه می‌شود؛ یعنی یک جور یادآوری نعمتی باید وجود داشته باشد. اگر کسی می‌خواهد ببیند که این جزء همان یادآوری نعمتی است که در قرآن تذکر داده، یا نداده، ببیند آیا موجب تزکیه نفس می‌شود یا نه؟

آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»؛ شما نعمت‌های خدا را تحدیث کنید. نعمت‌هایی را که خدا به تو می‌دهد بگو که این‌ها نعمت‌های خداست. برای همین اگر کسی خیلی درب و داغان بچرخد و به تعبیر روایی با عسر بدبخت‌نمایی بکند، خدا یقه‌اش را می‌گیرد و می‌گوید: من به تو نعمت دادم چرا به قیافه بدبخت‌ها درآمدی؟! انسان باید متجمل باشد، نه به معنی تجملاتی! متجمل در مقابل متبائس؛ یعنی بدبخت‌نما نباشد. بعضی از همین به اشتباه استفاده می‌کنند و می‌گویند: ما باید همین جوری نعمت‌های خدا را بگوییم و این حالت پز دادن تلقی می‌شود. آن چیزی که منطق قرآن است این مدلی است که از یک طرف می‌گوید «فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ اگر آلاء الله را متذکر بشوی، موجب فلاح انسان است. از طرفی دارد «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (شمس: ۹)؛ کسی به فلاح می‌رسد که تزکیه نفس کرده باشد. حالا اگر یک جوری یادآوری نعمت کرد که موجب تزکیه نفس او شد، این همان یادآوری نعمت است. این که در نتیجه ذکر نعمت متواضع‌تر و خاکسارتر شد، نمازش بهتر شد، اصلا خودش را ندید، این نعمت را جزء دارائی‌های خودش محسوب نکرد، و گفت: این اصلا مال من نیست. اصلا من چه کسی هستم؟! و این که هرچقدر بیشتر جلو رفت خودش را ندید و دستش را خالی‌تر دید، این موجب تزکیه نفس است.

آیت الله شیخ محمد کوهستانی مرد بزرگی در عرفان و فلسفه و اخلاق بودند. طلبه‌ها و فضلاء مشهد که به ایشان می‌رسیدند، به آنان می‌گفتند: بروید سلام مرا به امام رضا برسانید و بگویید: شیخ محمد دارد می‌آید، ولی دستش خالی است! می‌گفتند: آقا شما دیگر چرا؟! شما که همه کار کرده‌ای! می‌گفت: ما جایی داریم می‌رویم که امیرالمؤمنین می‌گفت: «أَهْ آه مِنْ قَلْبِهِ الزَّادُ وَطُولُ الطَّرِيقِ وَبَعْدُ السَّفَرِ وَعَظِيمُ الْمَوْرِدِ»؛ آه از آن جایگاه! وقتی امیرالمؤمنین دارد این را می‌گوید، ما چه داریم می‌گوییم؟!!

پس اگر جوری تحدیث نعمت بشود که شخص تزکیه بشود و نعمت‌ها را هم مال خدا بداند، نه مال خودش، و نه قارونی که بگوید: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص: ۷۸). اگر این جوری نگویی، این تحدیث نعمت درست است، اما اگر کسی خودش را هم دید، معلوم است که تزکیه نفس نشده و این تحدیث نعمت اصلا آن تحدیث نعمت نیست! بلکه به معنی این است که به کسی چیزی عاریت بدهند و او پز آن را بدهد!

نکته بعدی: مثالی بیاورم برای این که ببینید یادآوری نعمت به عنوان یک سیره ثابت است، در سوره اعراف، آیه ۶۹ حضرت هود به قوم خودش می گوید: «أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ»؛ آیا تعجب می کنید از این ذکر که برای مردی از شما می آید؟ «وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ»؛ یادآور بشوید که شما را خلفا قرار داد «وَوَزَّادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً»؛ شما را در خلق و آفرینش بسط داد. بسط در آفرینش به معنی هیکل های بزرگ نیست. «فَأَذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

نعمت هایی را که خدا در قرآن یادآور شده: یکی نعمت ولایت است. یکی نعمت امنیت است. نعمت رسیدن وعده های غیبی خدا، نعمت وحدت دینی و اسلامی، نعمت رشد و بسط نظام از نعمت هایی است که قرآن یادآور می شود.

آن جایی که خود قرآن دارد نعمتی را یادآور می شود، خیلی جدی است. ما خیلی دین را فردی دیده ایم؛ یعنی دین را به سبک قیامتی دیده ایم، نه به سبک دنیوی! می دانید که دین به سبک قیامتی تابع این قانون است که «وَكَلَّمَهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (مریم: ۹۵):

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» (مریم: ۸۸)؛ در این آیه این بحث است که وقتی اینها ملائکه را بچه های خدا می گیرند، قرآن یک برخورد عجیب و غریب دارد که مشخص است آن حرفی که طرف می زند و اعتقادی که دارد چقدر برای خدا مهم و حساس است. این برای ما چندان مهم نیست! حالا این ملائکه بچه های خدا باشند یا نباشند چه فرقی می کند؟! ولی این حرف لوازمی پیدا می کند که قرآن چنین برخوردی را نشان می دهد «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا»؛ برای خدا بچه قرار می دهند «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» (همان: ۸۹)؛ بسیار حرف زشتی زدید! بعد دارد: «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا»؛ نزدیک است که آسمانها و زمین بشکافد و این کوهها فرو ریزد از این حرفی که شما می زنید که خدا بچه دار شده!

این موضعی که راجع به ابن بودن حضرت عیسی می گیرد که ابن الله نیست. عزیر ابن الله نیست. این موضع گیری به خاطر ماجرای توحید است که مهم ترین حرف قرآنی است و چون هر حرفی در قرآن منشعب از بحث توحید است؛ لذا بر سر این حرف خیلی جدی است، این که حرفی بخواهد یک کمی به توحید بسابد. تمام

دین ما از بحث رسالت گرفته تا بحث‌های دیگر از جهت نظری به توحید بند است؛ لذا می‌گوید: «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا * أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا * وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا»، شایسته نیست که خدا فرزند داشته باشد. «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»، چیزی که هست این است که هر چه نزد خدا بیاید بنده‌وار می‌آید. همه بنده خدا هستند. کسی فرزند خدا نیست. «لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا»، خدا همه این‌ها را درست و دقیق شمرده «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا»، هر که به سمت خدا حرکت می‌کند، فردی حرکت می‌کند.

محاسبه فردی در قیامت، محاسبه جمعی در دنیا

این قاعده قیامتی است؛ این بحث نکته بسیار مهمی است که توابع این نکته را عرض می‌کنم: قواعد بازی در قیامت فرد است؛ یعنی فرد را مورد محاسبه قرار می‌دهد. «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (انعام: ۹۴)، یا «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (مریم: ۹۵)؛ انسان در قیامت فرد محشور می‌شود. دیگر متعلق به جامعه نیست.

قرآن می‌گوید: انسان یک کارنامه عمل فردی دارد: «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (مریم: ۹۵) و یک کارنامه عمل اجتماعی دارد: «وَوَرَىٰ كُلٌّ أُمَّةً جَانِبَهُ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا» (جاثیه: ۲۸) کارنامه عمل اجتماعی انسان در این دنیا مستولی بر کارنامه فردی اوست. کسانی که تصور می‌کنند اگر من به جهت فردی آدم خوبی باشم، جامعه هر طرفی رفت رفت! نه! چون کارنامه عمل اجتماع و امت چیره می‌شود بر کارنامه عمل فرد. می‌بینید بالاخره چند نفر پاکار امیرالمؤمنین هستند، ولی وقتی امت پاکار نیست، و جامعه به سمتی حرکت می‌کند که آخرش امیرالمؤمنین هم ولیّ جامعه نیست! حتی برای مقداد و سلمان و ابوذر که پاکار امیرالمؤمنین هستند.

ما تصور می‌کنیم خود ما جهت حرکتی خودمان را انتخاب می‌کنیم، غافل از این‌که در این صورت ما در هواپیمائی نشستیم که به طرفی می‌رود و شما توی راهروی هواپیما به سمت دیگری می‌روید! بعد گمان می‌کنی که دارید به آن سمتی که می‌خواهید می‌روید! در صورتی که کل هواپیما دارد به آن سمت می‌رود. میزان تأثیر فردی خودت که سرعت‌ها را کم و زیاد می‌کنی؛ مثلاً به جای این که هزار کیلومتر در ساعت به آن سمت

کشیده بشوی، با سرعت ۹۹۶ کیلومتر در ساعت به آن سمت کشیده می‌شوی؛ یعنی خود فرد دارد مورد عقاب جریان امت قرار می‌گیرد.

اگر روایت داریم که کمک به ظلمه نکنید؛ یعنی شما به یک اندازه‌ای دارید پیچ ظالم را سفت می‌کنید. داستان صفوان جمال را که در کتاب‌های درسی هم نوشته بودند، خیلی قابل تأمل است. صفوان بن مهران از اصحاب خاص امام کاظم شترهایش را به هارون الرشید کرایه داده بود بعد حضرت به او می‌گویند: همه چیزت خوب است غیر این کار! مهران می‌گوید: من برای حج دارم کرایه می‌دهم! امام می‌گویند: آیا فکر می‌کنی که ای کاش هارون الرشید از حج برگردد تا پول تو را بدهد؟ می‌گوید: بله! حضرت می‌گویند: به همین مقدار به ماندن ظلم رضامندی!

من در میان این کسانی که اپلای می‌کنند دیده‌ام که وقتی وضعیت اقتصادی آمریکا بالا و پایین می‌شود. مثلاً می‌گویند ای کاش دو ترم اتفاقی نیفتد! یعنی دو ترم حاضری نظام ظلم بماند، در حالی که حضرت موسی دعا می‌کند «رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ» (یونس: ۸۸)؛ خدایا اموال اینها را نابود کن! خدایا مال را از دست این‌ها بگیر! ولی شما به این رضایت نداری!

حالا فرد چه تأثیری دارد؟ در ارزشگذاری‌های این دنیایی و آن دنیایی فرق دارد. ما یکسری قواعد برخوردی فرد با فرد داریم و یکسری قواعد برخوردی اجتماع داریم.

دلیل برتری عدل بر فضل

با طرح این سوال شروع میکنم. آیا شما شنیدید که از امیرالمؤمنین سؤال می‌کنند عدل بهتر است یا فضل؟ حضرت چه می‌گویند؟ می‌گویند عدل بهتر است. عدل و فضل چه فرقی دارد؟ مثلاً اگر من چک دست شما دارم فضل این است که آن را پشت بانه نبری «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ» (بقره: ۲۸۰)؛ چک را برگشت نزن! یا اگر کسی به شما جراحی وارد کرد شما ببخشی. اگر قرضی دارم اجازه بدهی مهلت پیدا بکند حتی «وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ» (همان)؛ اگر ببخشی که بهتر است. اینها قواعد برخورد فرد با فرد است.

فضل از عدل بالاتر است در چه معیاری؟ در معیار برخورد فرد با فرد. ولی امیرالمؤمنین یک چیز دیگر می‌گویند.

این حرف را هم مستند می‌کنم با آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰) از خود کلمه قرآنی احسان معلوم است که بالاتر از عدل است و مقام محسن و احسان بالاتر از عدل است، پس این‌ها می‌شود فضل و شما از خدا می‌خواهی که «الهی عاملنا بفضلك ولا تعاملنا بعدلك»؛ خدایا با من با فضل برخورد کن و با عدل برخورد نکن! مو را از ماست نکش!

یا در این آیه دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى» (بقره: ۱۷۸)؛ زن در مقابل زن، بنده در مقابل بنده، حر در مقابل حر این‌ها قصاص است، بعد دارد «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ»؛ فقط قصاص نیست، عفو کنید؛ یعنی به فضای دیگری می‌برد. «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ» اگر برادرش را عفو کند یعنی باید مراعات حال قاتل را بکند و چیز معروف و پسندیده‌ای بگیرد؛ یعنی دستور به احسان می‌دهد و می‌گوید: حالا که آمدی در فضای احسان «فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ»؛ یعنی آقای ولی مقتول! این را نکش! دیگر طرف را نقره‌داغ نکن! ببین چه کسی زده کشته؟ اگر فقیر است، حالا شما صد هزار تومان دیه بگیر! «وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ»؛ آن کسی هم که می‌خواهد بدهد، در فضای احسان بدهد و بعد دارد: «فَمَنْ اغْتَدَى بِعَدَاةٍ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ بعدش هم دیگر شما حسابی ندارید.

از این بیانات عفو و فضل در قرآن خیلی زیاد است. در روابط فردی آدم‌ها با همدیگر بحثش این است که اگر طرف نداشت که قرضش را بدهد، شما مهلت بده! حتی اصلاً نگیر!

در سوره مبارکه نور درباره نحوه‌ی روابط برادران گفتیم. این که در خانه‌های همدیگر بروند و بخورند «أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ» (۶۱)؛ اگر کلید خانه‌اش دست شماست، بدون رضایت بروید بخورید. با رضایت که احتیاج به گفتن نداشت! حالا یکسری روابط این مدلی در قرآن داریم که می‌گوید فضل و احسان بالاتر از عدل است، ولی

امیرالمؤمنین در پاسخ به این پرسش که «العدل افضل أو الجود؟»، گفتند: عدل بالاتر است؛ چون عدل سائس عام است و فضل عارض خاص است؛ عدل سیاست‌گذار عمومی است و فضل یک چیزهای خاص بین افراد است. نتیجه این که تا ما در این دنیا هستیم، کارنامه عمل امت‌ها وجود دارد که چیره است بر کارنامه فرد، ولی در روز قیامت فرد مورد محاسبه قرار می‌گیرد. اگر خدا دستورات فردی داده که ببخشید! احسان کنید! بگذرید! آیا می‌شود خدا ما را به مکارم اخلاقی دعوت کرده باشد که خودش نداشته باشد؟! پس روز قیامت هم یوم عفو خداست؛ چون آن‌جا معادله‌اش فرد است. آن‌جا بروز عفو بزرگ الهی است؛ چون آن‌جا فرد مورد محاسبه است و تمام آن‌چه که از کارنامه امت باشد هم، سهم فردی شخص محاسبه می‌شود؛ برای همین می‌گویند که اگر خدا وعید دهد، و خلف در وعید کند، اشکال ندارد. اگر بگوید این کار را بکنید به جهنم می‌برمتان، و اگر خودش دستور به احسان داده لابد خودش احسان می‌کند. برای همین چنین بیاناتی در قرآن زیاد است که «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم: ۷) نمی‌گوید: «لئن کفرتم لأعذبنکم» بلکه می‌گوید: «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ این دست من رو نگاه کن برای سیلی زدن آماده است! و نمی‌گوییم می‌زنم یا نمی‌زنم!

در معادلات دنیوی صحنه، چندان صحنه‌ی عفو الهی نیست. چیزی که این‌جا باید درست باشد قانون است و عدل آن سائس عام است. قانون درست و پیروی و عمل برطبق قانون درست است که وضعیت یک جامعه را درست می‌کند. این‌جا صحنه بروز عفو الهی نیست؛ چون در این‌جا آن‌چه که مهم‌تر از نظام فردی است، خود اجتماع است، حتی فردها متأثر از اجتماع هستند؛ لذا در معادلات دنیا خیلی روی عفو الهی حساب نکنید! که بگویید به لحاظ قانونی اگر هم فلان‌جا کار را خراب کردیم، خدا درست می‌کند! این ذهنیتی که برای متدینین به وجود آمده به خاطر این است که حتی دنیا را با شاغول‌های فردی قیامتی دارند نگاه می‌کنند که خدا سوتی‌ها را می‌گیرد و عفو می‌کند! و خدا در میان مسلمانان به یک عفو کلی دست می‌زند. فکر کرده‌اند با قانون اشتباه و عمل بر قانون اشتباه، این ملاک عفو الهی در دنیا عمل می‌کند! ولی این‌جا صحنه بروز عفو نیست. خیلی روی این حساب نکنید! عفو خدا در شاخص‌های فردی عمل می‌کند و در شاخص‌های اجتماعی خیلی عمل نمی‌کند. خیلی دنبالش نروید! آن سائس عام، جریان اجتماع و قانون باید درست باشد. عمل بر طبق قانون الهی باید

درست باشد و اگر این درست شد اوضاع درست می‌شود. چنانچه این نباشد و ما بخواهیم خلاء نبود عدل را با احسان پر بکنیم، این در این دنیا جواب لازم را نمی‌دهد.

کار اصلی این است که کسانی که دستشان می‌رسد، با چانه‌زنی‌ها، با تولید علم‌ها قوانین درستی بگذارند تا این جامعه بر طبق آن قانون حرکت کند. سانس عام همین است.

این‌ها مقدمه بود برای بیان این که «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ» (بقره: ۴۰)؛ به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم؛ یعنی اگر از من توقع دارید کاری بکنم، شما باید دقیقاً آن کار را انجام بدهید تا من آن کار را بکنم و این جاست که وعده داده شده؛ یعنی اگر عهدهایی را خدا می‌گیرد که صرفاً فردی نیست و نعمت‌هایی را که می‌گیرد و بعد به عنوان عهد از این‌ها یاد می‌کند و دوباره می‌دهد، وعده این است که به عهد من وفا کن تا به عهدم وفا کنم. فکر نکن که اگر تو به عهدت وفا نکردی، من به عهدم وفا می‌کنم! نه! چنین وعده‌ای ما نداریم. البته در قیامت چون که کاملاً فردی است، در معیارهای فردی من یک کارهای دیگر و حرکت‌های دیگری می‌کنم. اصلاً شما را می‌بخشم، می‌آمرزم، ولی این جور نیست که الان در ملاک‌های دنیوی اتفاق خاصی بیفتد. شما باید طبق آن قانونی که گذاشته‌اند بروید!

شرط تحقق وعده‌های الهی

این نکته مهمی است که واقعا این توقع در ذهن ما مسلمان‌ها درست شده که ما می‌توانیم قوانین درست و خوبی نداشته باشیم، می‌توانیم عدل نداشته باشیم، می‌تواند جامعه طبقاتی باشد، به عهد خودمان وفا نکنیم و می‌گوییم خدا باید به وعده‌هایش وفا کند! ولی «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ»

این‌جا بحث احسان معلوم می‌شود. و قرآن عفوهای کلی‌ای دارد که آدم شاخ در می‌آورد! «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (نساء: ۱۱۶)؛ خدا شرک را نمی‌بخشد. همه چیز دیگر را می‌بخشد! آیا این بخشش با توبه است یا بی‌توبه؟ بی‌توبه! چون خدا شرک را هم با توبه می‌بخشد. همه کسانی که با دعوت پیغمبر اسلام آوردند مشرک بودند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (نساء: ۱۱۶). اگر

نمی‌خواست ببخشد پس چرا پیغمبر را فرستاد تا مشرکین را دعوت کند؟! پس شرک را هم می‌بخشد البته
«لِمَنْ يَشَاءُ»؛ یعنی قضیه را فیکس نکرده.

عفوهای این مدلی مال این نیست که حتی اگر بانک شما ربوی بود، این‌ها عمل بکنند! یعنی در جامعه همه
ملاک‌های احکام اشتباه باشد و فقط چون ما در جامعه الهی - دینی هستیم، آثار این‌ها محو شود! یا چون ما در
اربعین پیاده‌روی می‌رویم، یا چون نماز شب می‌خوانیم، یا چون روزه می‌گیریم، همین اقتصاد ما را درست
می‌کند! برکات را از آسمان و زمین نازل می‌کند، در صورتی که باید عدل درست بشود تا ما به این‌ها برسیم؛
یعنی باید قانون قانون خدا بشود و بر طبق قانون خدا عمل بشود تا...

بعضی می‌گویند: چرا آن سر دنیا که مشرک هستند،....

جواب: شما قانون را نگاه بکن! نوع مالیاتی که بر درآمد می‌گیرند دقیقا اسلامی است! او دارد یک حکم خدا را
اجرا می‌کند؛ لذا همین قانون نظام طبقاتی آن جامعه را می‌شکند. قله‌ها را می‌شکند و در دره‌ها می‌ریزد. آن‌جا
این اتفاق دارد می‌افتد. چرا شما محاسبات فردی خودت را داری می‌گویی؟! این محاسبات فردی مال قیامت
است. در این دنیا باید سانس عام درست بشود؛ پس «وَأَوْفُوا بَعَهْدِي أَوْفٍ بَعَهْدِكُمْ»؛ توقع نداشته باشید که وقتی
شما به عهدتان وفا نمی‌کنید، من به عهدم وفا کنم! من چنین وعده‌ای به کسی نداده بودم. من با تو یک پیمانی
بستم. این میثاق‌هایی را که از عالمان و توده مردم گرفته‌ام، مراعات کنید تا من هم مراعات کنم؛ یعنی کاملا
احساس می‌شود که این بیان از جنس عدل است و از جنس فضل نیست. این نکته خیلی مهمی است!

در جاهای دیگر تا دلتان بخواهد از فضل و عفو صحبت می‌کند، ولی این‌جا با یک بیان عدلی صحبت می‌کند.

نکته‌ای راجع به نعمت و تبدیل آن به نعمت

یکی از سنن معرفی که خدا دارد و طبق آن حرکت می‌کند، سنت املاء و استدراج است. این که وقتی طرف
نعمت را کفران می‌کند، اتفاقی که می‌افتد این است که خدا او را در تنگنا قرار می‌دهد که یک خرده به در و
دیوار بخورد و برگردد و اگر پافشاری کرد صحنه را باز بکند؛ لذا ممکن است به یک نفر خیلی نعمت بدهد؛ یعنی
اول در تنگنا قرار می‌دهد تا به او نشان دهد که داری راه را اشتباه می‌روی و اگر پافشاری کرد باز می‌کند.

درباره این سنت هم قرآن مرتب تذکر می دهد که ملت فریب این سنت را نخورند؛ چون که مردم می گویند:

اگر ما برحق هستیم چرا خدا مرتب به آنها دارد نعمت می دهد؟! چرا اموال آنها مرتب دارد زیاد می شود؟!

این ممکن است موجبات فریب عده ای را فراهم کند؛ لذا خدا پرده برداری زیادی از این سنت می کند.

باز قاعده این است که چون می خواهد اگر مؤمن کار اشتباهی کرد، برگردد و دعا بکند، او را در تنگنا

می گذارد، حتی خدا وبال و نکبت کارهای مؤمن را سعی می کند در همین دنیا با او تسویه کند؛ برای همین

اتفاقات بد ممکن است زیاد برایش اتفاق بیفتد، در صورتی که برای غیر مؤمن این اتفاق نمی افتد.

این در تفاوت دیدگاه در توضیحی که خدا می دهد، باید برای طرف حل بشود.

مثلا اگر من چشم چرانی بکنم (به فرض این که مؤمن تر باشم) و کسی دیگر هم چشم چرانی بکند، نتایج اینها

با هم متفاوت است. در چندجای قرآن این نکته آمده؛ در سوره توبه آیه ۵۵ دارد «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا

أَوْلَادُهُمْ»؛ ناگهان تو را به شگفت و اندارد اموال و اولادی که اینها دارند. اینها نفقه نمی دهند، انفاق نمی کنند،

کمک به نظام نمی کنند، ولی پولشان دارد از پارو بالا می رود! نکند خدا آن را بیشتر می پسندد که دارد به آنها

نعمت می دهد؟! در حالی که این همان نعمتی است که در این دنیا دارد به آنها داده می شود و این فقط در یک

ذهن آخرت گرایانه درست می شود و الا درست نمی شود؛ یعنی اگر بخواهیم با ملاکهای دنیایی به آن نگاه کنیم،

خیلی وقتها گیر می افتیم.

آیه می گوید: «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ

كَافِرُونَ»؛ من می خواهم در همین حیات دنیا این را با همینها عذاب بکنم، ولی شما نمی فهمی. صورت ظاهرش

این است که من خیلی دارم به او چیز می دهم، منتها آبی که دارم به این می دهم، دارم او را در آب خفه می کنم

و شما این را متوجه نمی شوی! یک صحنه ای را داری از بیرون می بینی و این صحنه خیلی برایت شگفت آور

شده، در صورتی که این چیزی که به او می دهم نعمت نیست. من در حیات دنیا دارم او را با همین عذاب

می کنم. حالا چه جوری؟ با پول، با مجموعه آدمهایی که دور و بر او هستند، بالاخره دارم او را در این دنیا عذاب

می‌کنم! شما نبین که چون دارد پولش از پارو بالا می‌رود، پس دارد حالش را در دنیا می‌برد! از این مضمون آیات در قرآن زیاد است.

خداوند سیستم جامعه مؤمنین را به رحمت و برکت باز می‌کند: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (اعراف: ۹۶)، ولی آنچه که درباره جوامع مشرک و کفار هست، این هم جزء اضلاع قابل توجه آن است که اگر چیزی را دارد باز می‌کند، ممکن است به این دلیل باشد که دارند دچار این سنت خاص می‌شوند.

آیه دیگری هم شبیه این آیه هست در جهت مخالف «فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» (انعام: ۴۴)؛ وقتی به حالت نسیان می‌افتید، ما در همه چیز را باز می‌کنیم! و این غیر از «لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» است. این موجب نعمت برکت پایدار نیست. موجب یاد خدا نیست. این فقط پولی است که دارد توی زندگی او می‌آید! و می‌بینی هرچه این پول بیشتر در زندگی او می‌آید، او بدبخت‌تر می‌شود، ولی یک کسی را می‌بینی که مرتب دارد برایش پول می‌آید و دارد مرتب با این پول رشد می‌کند، پس این پول از برکات است، ولی برای دیگری پول می‌آید و دارد او را خفه می‌کند؛ یعنی در برویش باز می‌شود و در همه چیز! اما چه چیزی؟ «فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ».

برای تمام شدن آیه «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ» (بقره: ۴۰)

ببینیم این پیمان چیست؟

عهد بنی اسرائیل همان عهد امت پیامبر است

عهدهایی را که قرآن می‌گیرد یکسری پیمانی هست از عوام می‌گیرد و پیمانی هست از خواص و عالمان می‌گیرد، اما نکته‌ای که عرض شد و باید ضمیمه بکنیم این است که پیمانی که از بنی اسرائیل می‌گیرد، پیمانی است که دارد از ما می‌گیرد و پیمانی که از عالمان بنی اسرائیل می‌گیرد دقیقاً پیمانی است که از عالمان ما می‌گیرد. کسی قصه نخواند و بگوید این‌ها یک پیمانی سپردند. ادیان در طول همدیگر قرار گرفته‌اند، حتی

احکامشان در طول احکام همدیگر قرار گرفته. اگر حکمی در تورات داشته باشیم، ما هم همان حکم را داریم، مگر این که خلاف آن ثابت شود.

در بحث سوره مائده گفتم که شما ادیان الهی را این جوری فرض کردید که یک بسته‌ای بوده به نام تورات، پس این که هیچی! ولش کن! رفت و پیامبر بعد آمد با بسته جدید! انجیل با حضرت عیسی! بعد پیامبر با قرآن! گویا دو امری است که هیچ ارتباطی به هم ندارند. بحث پیوند ادیان با هم، جزء بحث‌های معارفی بسیار جدی است.

در سوره مبارکه مائده، حتی در زمان پیغمبر داریم: «وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۴۷)؛ اهل انجیل باید بدانچه بر آنان نازل شده، حکم کنند. چه زمانی؟ اهل انجیل در زمان پیغمبر! اهل انجیل احکامشان در رفع خصومت‌ها همان احکامی است که در انجیل آمده. یا در آیه ۴۳ همین سوره دارد: «وَكَيْفَ يُحْكُمْونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ»؛ چه جوری دارند تو را حکم قرار می‌دهند در حالی که در تورات حکم خدا هست؟! به چه مناسبت دارند سر این قضیه پیش تو می‌آیند تا تو حکم کنی؟! اگر جدی فهم حکم الله را می‌خواهید، حکم الله در تورات هست. با این ذهنیتی که ما داریم که تورات بسته‌ای است که کلا نسخ شده و کنار رفته و انجیل آمده و بسته انجیل کلا نسخ شده و قرآن آمده! چنین چیزی در منطق قرآنی نیست، بلکه ادیان دارند همدیگر را پشتیبانی می‌کنند. معارف و احکامشان شبیه همدیگر است. حرف‌هایشان شبیه همدیگر است با یک تفاوت‌هایی که آیه ۴۸ می‌گوید: «وَمُهَيِّمْنَا عَلَيْهِ»؛ برای قرآن یک هیمنه و اشرافی هست؛ مثل این که چون که صد آید نود هم پیش ماست، نه این که نود را کنار بگذاریم! اصلا صد همان نود است به اضافه ۱۰ و این مربوط به همان مختصات است با همان شرایط، منتهای مراتب هیمنه و اشراف دارد؛ چون پیغمبرش اشراف و هیمنه دارد؛ برای همین در آیه ۴۵ مائده عرض کردیم که وقتی می‌خواهد حکم اسلامی را بگوید می‌گوید: تورات دارد. خب چه ربطی دارد به ما دارد که تورات دارد؟ آیه درباره حکم تورات می‌گوید «وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأَذْنَ بِالْأَذْنِ» و با همین حکم که مال تورات است، فقها و ائمه براساس همین فتوا می‌دهند! این که در تورات است چه ربطی به ما دارد؟!

نه! همین که در تورات هست کفایت می کند برای این که این حکم حکم شما باشد.

همه بشر فرزندان یک پیامبر

در سوره بقره آیه ۸۳ هم داریم:

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ

یادتان نرود که شما بنی اسرائیل را فرزندان حضرت یعقوب بشنوید؛ یعنی شما به آنجا منتسب هستید، حتی این کلمه در «بنی آدم» هم وجود دارد، ولی لطف عنوان بنی آدم فراموش شده است. بنی آدم؛ یعنی ای فرزندان یک پیغمبر! ای پیغمبرزاده! مثلاً وقتی به کسی می گویند شما متعلق به بیت فلان مرجع هستی، آدم خودش را جمع و جور می کند، ولی این عناوین «یا بنی آدم» و «یا بنی اسرائیل» برای ما مقداری ساییده شده، انگار شده ای X! در صورتی که «یا بنی اسرائیل»؛ یعنی ای کسانی که متعلق به آن بیت پیامبر بزرگ خدا هستید. در آیه داریم: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»؛ این میثاق بنی اسرائیل، همان میثاق ماست (با همان توضیحی که دادیم) این که عبودیت غیر خدا نکنید و شش دانگ حواستان را به پدر و مادرتان بدهید، اینها قیمت دارد. «وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ»؛ رتبه به رتبه احسان را می گوید.

من معمولاً برای جهادی‌ها این روایت ذیل این آیه را می خوانم: که وقتی شخص به نیازمندی کمک می کند و احتیاج برادر دینی‌اش را حل می کند. «فَأَسْرُّ رَسُولُ اللَّهِ»؛ رسول الله لبخند می زند. دیدید وقتی پدری می بیند بچه‌هایش به هم دیگر رسیدگی می کنند، چقدر خوشحال می شود!

«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»؛ این آیه فقط به این معنی نیست که با همدیگر خوب حرف بزنید، البته چون حرف

زدن مهم‌ترین وجهه‌ی برخورد و مهم‌ترین وجهه‌ی تعامل است، [اول منظور نظر است]

میثاق پیامبر درونی و بیرونی

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»؛ اقامه نماز بکنید «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ»؛ و وقتی به حالت

اعراض از میثاقی که گرفته شده بود برگشتید، این میثاق‌ها کجا گرفته شده بود؟ در تورات گرفته شده بود؟

این‌ها عهدهایی است که ضمن وجود شخص گرفته شده بود؟ اصلاً ممکن است این‌ها عهدهایی باشد که خدا به عنوان میثاق‌های درونی از طرف می‌گیرد؛ چون یک پیغمبر داخلی در خودمان داریم. این پیغمبر داخلی حرف دارد و همین هم بازخواست می‌شود؛ مثلاً بچه مکلف نیست، ولی اگر یک بچه ممیزی که مکلف نشده و مخاطب «یا ایها الذین آمنوا» نشده، کار زشتی بکند؛ مثلاً دزدی بکند، فطرتش این زشتی را به او می‌گوید و این بچه معاقب است و این که خدا با فضلش عقاب را از او برمی‌دارد، یک بحث دیگری است، ولی در بحث اعتقادات کلامی ما هست که چنانچه بچه‌ای حرف پیامبر درونش را گوش ندهد، با این که هنوز مخاطب پیامبران بیرون نیست، به همان میزان که دارد پیامبر درونش را خراب می‌کند، معاقب است. بچه ممیزی می‌فهمد این مال من است و این مال اوست و برداشتن مال او دزدی است.

حالا این که این عهد چه جوری گرفته شده که «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ»؛ عبودیت غیر خدا نکنید! به والدین احسان کنید! به یتامی برسید، لزوماً به این معنا نیست که عهد بیرونی از طرف گرفته‌اند! آیات میثاق و عهد کلاً نشان می‌دهد که خیلی از این عهدها ممکن است عهدهای درونی باشد. این که دارد «أَلَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (یس: ۶۰)، چون خطاب به بنی آدم است، این معلوم است که عهدی نیست که از طرف پیامبر خاصی آمده باشد و از کسی این عهد را گرفته باشد. اصلاً لسان آیه این مدلی نیست. «أَلَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ ای آدم آیا من کلاً از تو چنین عهدی نگرفتم که شیطان را نپرستی؟! این معلوم است عهدی است که اسمش عهد است و پیامبری هم نیامده این عهد را بگیرد. بنی آدم چنین عهدهایی به پیامبران نداده‌اند، پس این چه عهدی است؟ عهد درونی است. من یک معاهده درونی دارم و بابت این معاهده بازخواست می‌شوم. خدا این پیامبر را در من گذاشته و من بابت آن بازخواست می‌شوم.

این که بعضی‌ها گفته‌اند که آن عهد ازلی را یادمان آمده که در عالم ذراری (ذریه) داریم «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» (اعراف: ۱۷۲)، آن قدر کار کرده که این عهد را یادش آمده که این را آدم‌ها سپرده‌اند و به این دنیا

آمده‌اند! مثل صحنه‌های بچگی که وقتی آدم به ذهنش فشار می‌آورد، قرائنی می‌بیند و رفته رفته یک چیزهایی یادش می‌آید.

خدا در فراز ایستاده

در اوایل سوره بقره هم گفتم این نکته را که لزومی ندارد خدا دائما با ادله با شما برخورد بکند. ما عددی نیستیم که خدا بخواهد با ادله با ما برخورد بکند. خدا با شما برخورد می‌کند به واسطه این که می‌داند شما چه هستید و چه آفریده؛ لذا او می‌گوید: این جوری است و شما نمی‌توانید بگویید: نه! به نظر من آن جوری است. خدا می‌گوید: دنیا این جوری است. آخرت این جوری است. رابطه دنیا و آخرت این جوری است. شما این جوری هستید. پیش قاضی معلق بازی نکن! نگو نه! من این جوری نیستم.

خدا احتجاج خاصی با شما ندارد. اگر این حرف را می‌زند، دارد معرفی می‌کند. خدا خیلی خودش را در قرآن در نقطه رفیعی نگه داشته. اصلا نمی‌توانی با او مباحثه کنی بر سر چیزی و با او دهن به دهن بشوی ببینی آیا این جوری هست یا نیست. اصلا صدای تو به آن بالاها نمی‌رسد که بگویی من هستم یا نیستم. خدا از فراز آن بالاها می‌گوید: تو این جوری هستی و همین جوری باید عمل کنی که من می‌گویم؛ چون خودم تو را آفریدم و می‌دانم چه جوری هستی. کسی با خدا این مدلی احتجاج نکند که تو از کجا می‌دانی؟ من اصلا چنین احساسی ندارم! این حالت‌ها را که خدا قبول نمی‌کند! این‌ها توی دیفالت (default) قرآن نیست. این جوری که گاهی ما با هم مباحثه می‌کنیم و می‌خواهیم از پس همدیگر بریاییم، خدا این مدلی بحث نمی‌کند. او خالق است و می‌داند چه کار کرده است؛ لذا می‌گوید: شما چنین عهدهایی سپرده‌اید. اصلا شما حق نداری بگویی چنین عهده نبوده! اگر روی قرآن نرم با یک بلم حرکت بکنید، بدون این که بخواهید آن را بشکافید، می‌توانید ببینید که خدا در یک نقطه فراز ایستاده است و دارد با آدم این حرف‌ها را می‌زند. ما بنده خدا هستیم. ما عددی نیستیم.

ابن عربی یک نکته‌ای می‌گوید که خیلی لطیف است! می‌گوید: سخت‌ترین آیات برای بنده «أوفوا بالعقود» است؛ یعنی تو عددی هستی و ما هم عددی هستیم، پس بنشینیم با هم عقدی ببندیم! بنده اصلا خودش را

عدد نمی‌داند که بخواهد با خدا وارد عقد و معاهده بشود! وقتی خدا می‌گوید این عهد است، ما باید آب بشویم و برویم توی زمین. عهد دو طرف دارد؛ یعنی من هستم و تو هم هستی و داریم با هم معاهده می‌بندیم! در صورتی من باید همان جوری باشم که او می‌گوید، ولی خدا یک چیزهایی را به خودش واجب کرده نه به صورت «واجب علیه» بلکه به صورت «واجب منه» که به عنوان سنن جاریه‌ی خودش است. این منشأ کمال یک چیزهایی را به خودش واجب کرده. این‌ها می‌شود عهدهایی که خودش گرفته است و بعد دارد:

(۸۴): «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَأَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ» و

بعد دارد که این‌ها زدند عهدها را خراب کردند.

(سؤال ج: «لَأَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ»؛ یعنی خون همدیگر را نریزید، نه این که خون خودتان را نریزید! همدیگر را

نکشید. نکته‌اش در آیه ۱۹۵ بقره است. خیلی وقت‌ها «انفسکم» به معنی شخص خودتان نیست. «لَأَتَسْفِكُونَ

دِمَاءَكُمْ» به معنی این نیست که هاراگیری نکنید! خودکشی نکنید! «کم»؛ یعنی جامعه خودتان را نکشید! جامعه

خودتان را از بین نبرید! و در ادامه دارد «وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ» آیا این به معنی این است که خودتان

را از دیارتان اخراج نکنید؟ مگر آدم خودش را از جایی اخراج می‌کند؟ یعنی جامعه به منزله نفس است. شما در

جامعه یک مجموعه‌ای هستید، پس همدیگر را اخراج نکنید! این که دارد «لَأَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ»؛ خون همدیگر را

نریزید! این مدل بیانات قرآنی را در سوره مائده توضیح می‌دادم. در بحث جزای محارب دارد: «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ

كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (۳۲)؛ در

روایات داریم که قتل امام به این نیست که شما امام را بکشید، بلکه به این معناست که اگر شما امام را از کار

ببندازید، شما امام را کشتید.

انفاق مایه نجات جامعه از نابودی

شما جامعه را از کار ببندازید و فلج کنید، جامعه را کشتید، حتی اگر انفاق نکنید جامعه را کشتید چنانچه

داریم: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره: ۱۹۵)؛ انفاق کنید و جامعه را به هلاکت

نیندازید. معلوم است اگر در جامعه هزینه‌گذاری نباشد، یک هلاکتی وجود دارد که هلاکت فرد نیست، جامعه به

هلاکت می‌افتد. انفاق به آن معنایی که قرآن می‌گوید، نه به معنای فضل بلکه به معنای عدل. اگر بخواهیم دقیق انفاق را به فارسی معنا کنیم، من معنای هزینه‌گذاری را می‌گذارم؛ یعنی این که هزینه کجا برود انجام بشود. کلا انفاق فی سبیل الله به معنای فضل نیست. به معنای صدقاتی که آدم‌ها می‌دهند نیست. انفاق فی سبیل الله هزینه‌گذاری دینی به نیت الهی است که همین نیت کل داستان را عوض می‌کند.

اگر این هزینه‌گذاری را نکنید، جامعه را به هلاکت می‌کشانید «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»؛ دستی دستی خودتان را به هلاکت نیندازید؛ لذا اگر دارد: «لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ» در منطق دینی در دایره عام‌تری دیده می‌شود. بعد هم دارد: «ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» این‌ها همه نشان می‌دهد که بنی اسرائیل کلا به عهدشان وفا نکردند.

این یک روال قرآنی است که هر کسی قرآن بخواند می‌فهمد که هر چه به بنی اسرائیل می‌گویند، این‌ها عمل نمی‌کنند.

اگر آیه ۱۲ مائده را ببینید باز از میثاق‌های بنی اسرائیل می‌گوید: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا»؛ ما با بنی اسرائیل میثاق بستیم و ۱۲ نقیب گذاشتیم. این‌ها میثاق‌های ولایت است. و قرآن بر این عدد ۱۲ اصرار هم دارد که هم در بحث مشرب‌های دوازده‌گانه حضرت موسی هست و هم در بحث نقبای دوازده‌گانه که به عنوان سرسلسله‌ها هستند.

این که دائم قرآن از حزب می‌گوید

بعضی از من می‌پرسند شما اصول‌گرا هستید یا اصلاح‌طلب؟ من معمولاً یک جواب خوشگل به آن‌ها می‌دهم. می‌گویم: دیدید این کسانی را که محو فوتبال هستند، اولین سؤالی که از شما می‌کنند این است که شما استقلالی هستی یا پرسپولیسی؟ یعنی کلا دنیا از دید این‌ها تقسیم می‌شود به پرسپولیسی و استقلالی! وقتی بگویی هیچ کدام! کلا، هنگ می‌کنند که پس چه هستی؟! بابا ما با هر تیمی که خوب بازی بکند حال می‌کنیم، ولی بعضی یا پرسپولیسی هستند یا استقلالی ولو بلغ ما بلغ! یعنی دقیقاً همان تعصب کور جاهلی را دارد؛ یعنی این آدم اگر استقلال خوب بازی کند استقلالی است و اگر بد هم بازی بکند باز استقلالی است! این همان

مایه‌های جاهلیت عشیره‌ای است که کاری ندارد این تیم خوب بازی می‌کند، یا بد بازی می‌کند! به هر حال من طرفدارم. یک عده هم فکر می‌کنند، یا باید در اردوگاه اصولگراها باشی، یا در اردوگاه اصلاح‌طلب‌ها و اگر نیستی پس چه هستی؟! بعد می‌نشیند رفتار آدم را نگاه می‌کند بعد می‌گوید این حرف را زد لابد جدیداً با اصلاح‌طلب‌ها می‌چرخد! یعنی کلا دارد آدم را در معادلات خودش حل و هضم می‌کند!

در صورتی که این جریانی که ما به نام حزب الله در قرآن داریم، فقط با عنصر «ولی» تعریف می‌شود و لذا اگر حزبی وجود داشته باشد بنایش بر این است که موانع ظهور حضرت را بردارد به دست حضرت آقا، منتها این حزب فکر می‌کند این مدلی باید موانع را بردارد و آن دیگری همین را قبول دارد ولی با مشرب دیگری؛ یعنی ما ولایت‌های طولی را قبول داریم. اگر کسی می‌خواهد موانع ظهور حضرت را به دست «ولی جامعه» بردارد و در رکاب ولی جامعه می‌خواهد این کار را انجام بدهد، این می‌شود تعریف حزبی که ما قبولش داریم و ما اسم آن را حزب می‌گذاریم و همه هم حزب الله هستند، منتها به مشارب مختلف. حزب الله ویرایش ۱، حزب الله ویرایش ۲، حزب الله ویرایش ۳. بحث اصلاح‌طلب و اصولگرا و وصولگرا نداریم. وصولگرا کسانی هستند که دنبال کارچاق‌کنی، سهمیه و تیم‌کشی هستند. آدم از این اتفاقاتی که دارد در عالم سیاست می‌افتد، حالش به هم می‌خورد! ظاهراً سیاست ما خیلی عین دیانت ما نیست. خود حضرت آقا هم همین را گفتند.

به هر حال ما توی این تیم‌کشی‌ها نیستیم، ولی بعضی به آدم نگاه می‌کنند و می‌گویند: این الان دارد بحث سیاسی می‌کند! در صورتی که این یک بحث اعتقادی قرآنی است و سیاسی نیست. ما بحث سیاسی این مدلی با کسی نداریم.

در آخر موضع خودم را می‌گویم اگر برجام از طرف ایران به دلیل نقض‌هایی که شده لغو بشود، طبق وعده خدا چنان برکاتی بر جامعه نازل می‌شود که لا تُعَدُّ و لا تُحصى (قابل شمارش نیست) و چرا؟ به دلیل این که در این صورت به وعده قرآن عمل کردیم که «وَأِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ» (انفال: ۵۸)؛ نمی‌گوید اگر لغو کرد یا نقض کرد بلکه می‌گوید: اگر ترسیدید؛ یعنی دیدید دارد امارت و نشانه‌های نقض می‌آید، قرارداد را پرت کنید جلوی طرف!

بسیاری از مشکلات ما مال همین چیزهاست. ما روی وعده‌های خدا نمی‌رویم و بعد می‌خواهیم نتیجه هم بگیریم!

[باید با شجاعت بگوییم]: با عرض معذرت از همه، امروز برجام لغو می‌شود. ما فکر می‌کردیم می‌شود و نشد. ما روی دشمن حساب کرده بودیم! اگر این را بگویند به قدری برای دولت آبرو خواهد آورد و به قدری ما مردم خوب عذرپذیری داریم و به قدری برکات نازل خواهد شد که قابل شمارش نیست!

(سؤال) ج: برای همین من این جواری ترجمه کردم. الان امارات نقض دارد روشن می‌شود، بلکه این‌جا که رسماً نقض است. خودشان می‌گویند نقض است. نقض مگر شاخ و دم دارد؟! آیا باید بمب اتمی در ایران بزنند تا معلوم شود نقض شده؟! اصطلاحاً به مواردی که پیمان بستند عمل نکنند، می‌شود نقض!

اگر پیمان از آن طرف نقض بشود و از این طرف جرأت پیدا بکنند و لغو بکنند، مردم می‌فهمند که چه مقدار خدا به وعده‌های خودش عمل می‌کند. شک نکنید که قیمت نفت بالا می‌رود. برکات آسمان و زمین نازل می‌شود. مردم به کمک می‌آیند و هزاران اتفاق که می‌فهمیم و نمی‌فهمیم اتفاق می‌افتد، ولی نمی‌کنیم و می‌خواهیم نتیجه هم بگیریم!

(سؤال) ج: این حرف قرآنی است که اتفاقاً وقتی از خودت اقتدار نشان می‌دهی...

الان ما نمی‌دانیم جیبوتی در نقشه زیر کدام پونز است؟! اصلاً شما دیدید بحرین چقدر است؟! اصلاً آنقدر باید زوم کنید تا بتوانید این کشور جیبوتی را رؤیت کنید، ولی دارید می‌بینید همین کشور دارد هفت تیرکش می‌شود! کلاً جیبوتی ۸۰۰ هزار نفر جمعیت دارد؛ یعنی به اندازه یکی از مناطق تهران نیست، این دارد الان شاخ و شانه می‌کشد، تردید نکنید به خاطر این نحوه رفتار شماست که شما خودت را خیلی محتاج داری نشان می‌دهی! ما یک اخلاق فردی داریم که استکباری است. اخلاق استکباری این است که به ضعیف که می‌رسد اگر خرده حساب داشته باشد، رحم نمی‌کند. اگر خودت را یک جواری نشان بدهی که بیا با هم دوست باشیم، اگر خرده حساب‌های وجود داشته باشد، آن آدم پدر شما را در می‌آورد. شما خودت را بگذار در یک دعوی این چنینی و فکر کن کسی آمده خودش را به شما نزدیک بکند و بگوید: گذشته‌ها گذشته ولی در این صورت شما

دهن طرف را آسفالت می‌کنی. میان کشورها هم همین رفتار است؛ یعنی جریانی که جریان استکبار محسوب می‌شود، اتفاقاً گر می‌گیرد. اقدامات می‌کند و این اتفاقات در پس آن می‌افتد.

در این آیه خدا «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا» نقبا را می‌گذارد؛ یعنی جریان ولایت تبیین می‌شود و «وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ»؛ و می‌گوید: ما با شما هستیم؛ یعنی این‌که ما با شما هستیم مال آن اخذ میثاق این مدلی است و گذاشتن نقبا و تولید مشارب مختلف در جریان حزب الله و در مسیر «ولی» جامعه بودن است که آن ولی موسی باشد.

صلوات!